

نگارش به مثابه سلوک  
خانم حانیه مسلمی - جلسه ۱۱۸  
ابراهیم بت شکن - ۲۰ شهریور ۹۷

دستت را به من بده

این صدای ابراهیم است. دستت را به دستش می دهی. تو را با خود با اتاقی می برد. در اتاق تعداد زیادی مجسمه قرار دارد. تبری به دستانت می دهد و می گوید: بشکن

تو تردید نمی کنی و شروع به شکستن می کنی. هرچه هست را می شکنی. هر مجسمه ای را که می شکنی، نور اتاق زیادتر می شود. هرچه دلت می خواهد بشکن. همه را می شکنی و تنها یکی باقی می ماند. قد مجسمه به اندازه خودت است. هرچه تلاش می کنی، نمی توانی آن را بشکنی. تلاش می کنی، نمی شود.... تلاش می کنی، نمی شود...

با ضربه های کوچک، به پاهایش ترک می اندازی و آن را هم می شکنی. خوشحال می شوی. خوشحال خوشحال... به اطراف نگاه می کنی. پر از نور است و هیچ سایه ای نیست. انگار تو هم، همان نوری. زیر پاهایت گرم می شود. نگاه می کنی می بینی آتش است. هیچ راه فراری نداری. اطرافت را نگاه می کنی ابراهیم رفته است و تو نمی دانی از کجا با تو سخن می گوید:

جمجمه ات را به خدا بسپار  
جمجمه ات را به خدا بسپار  
جمجمه ات را به خدا بسپار